

دانش در ایران باستان و تاثیر آن بر جهان

استاد پرویز شهریاری

گاتاهای زرتشت در تمام طول تاریخ ایران تا با امروز بر تمام دانش کشورمان سایه افکنده. آنچه که در گاتاهای دیده می شود «فلسفه زندگی» است. جمله ای از گاتاهایچنین میگوید: «آنجا که شناخت باشد از دو رویی و تزویر خبری نیست»

بسیاری از دانشمندان هستند، موقعی که صحبت میکنند، میگویند، آیا قبل از اسلام فارابی داشته ایم، ابن سینا داشته ایم و اگر داشته ایم، کتابهای آنها چه شده. یکی از این فرزندگان در ره آورد نوشته ای دارد و باین نکته اشاره میکند. او پروفیسور فضل الله رضاست که میگوید: «نمی بینیم اقلیدس داشته باشیم، یا نمونه ایرانی اپولینوس که توانست هندسه را بجایی برساند کیست؟» او حتی شک کرده که اصلا در ایران علم و دانش وجود داشته باشد. برای اینکه واقعا پی ببریم که در ایران علم چگونه بوده است، من بطور گذرا از تاریخ ایران که در این باره بازمانده نام می برم تا روشن شود که پیش از اسلام هم چه دانش گسترده ای داشته ایم و دانشمندان ما چه کسانی بوده اند.

ایران زمین

یکی از افتخارات ما ایرانیان این است، از زمانی که تاریخ را می شناسیم نیاکان ما با سال و ماه خورشیدی کار میکردند. اگر ببینیم هنوز کسانی هستند که از سال و ماه قمری استفاده میکنند، در حالیکه از زمانی که انسان پا به تمدن بلکه به کشاورزی هم گذاشته، ناچار بوده است سال و ماه خورشیدی را بشناسد، در ایران دقیق ترین سال و ماه خورشیدی مورد استفاده بوده است. برای نمونه، خیام باعتراف خودش، از منابع قدیمی تر استفاده کرده و گاهشماری جلالی را ساخته است. او اسم نمی برد. ولی این منابع قدیمی تر چیست؟ در قدیم تر زیج ها و جدولهایی بوده که هیچکدام دقیق نیست ولی آنچه که خیام تنظیم نموده آنچنان دقیق است که ۲۰۰ سال پس از او که تقویم گریگوری پیدا شد از آن هم دقیق تر است. یعنی در گاهشماری جلالی هر ده هزار سال دو روز در آن اشتباه رخ میدهد، در حالیکه در تقویم گریگوری که الان مورد استفاده ی دنیاست و سال میلادی بر پایه آن ساخته شده، در هر ده هزار سال سه روز اشتباه می شود. این گاهشماری جلالی، با اعتراف خیام، بر پایه ای بوده که در زمان ساسانیان زیج شهریار بر پایه آن ساخته شده. زیج شهریار که در زمان ساسانیان ساخته شده از آن نشانی در دست نداریم. تنها ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» از آن یاد میکند و دو جمله از آن نقل میکند. پس زیج شهریار باید در

ایران زمین

اختیار ابوریحان بیرونی بوده باشد(زیج بمعنی جدول است) ولی اکنون در اختیار مانیت.

چرا اینها از میان رفته اند، دلیل آن روشن است. وقتیکه به ایران حمله شد، همراه بود با کشتار و قتل و غارت. شهری نبود که ۲ یا ۳ بار تصرف نشده باشد. من برای نمونه از دو شهر نام میبرم. یکی سیستان است. آنچه که در این باره میگویم منشای آن تاریخ سیستان است که متاسفانه مولف آن معلوم نیست ولی در حدود سال ۴۰۰ هجری قمری نوشته شده است. وقتیکه خواستند سیستان را بگیرند، در جلو دروازه ی شهر میدانی بود تپه ای از کشته ها روی هم گذاشته بودند. فرمانده فاتح روی تپه ی کشتگان ایستاد و گفت : «فرمانروای شهر را بیاورید». پیر مردی را با لباس سفید آوردند. پیرمرد پس از اینکه چهره او را با آن کشته ها می بیند فریاد برآورده میگوید وای، این همان اهریمن است.

در همین کتاب تاریخ سیستان ذکر شده است، با اینکه همه جا را غم و اندوه فرا گرفته بود شخصی که از شهر میگذشته ندا سر داده بود، با همه ی غم و اندوه، چون نوروز است باید شادی کنید.

یکی دیگر از شهرهایی که نام می برم، خوارزم است. قتیبه آنجا را فتح کرده بود روز سوم که خوارزم را گرفته بود. در جلو درواز شهر که میدان وسیعی بود برای مردم صحبت میکرد. از جمله گفت از بین فاضلان خوارزم ۴ هزار نفر بیاورند، مردم فکر میکردند، مانند

ایران زمین

آنچه که چنگیز و تیمور بعدها کردند، میخواهد که آنها را تبعید کند. خوارزم مگر چقدر جمعیت داشت که او ۴ هزار نفر از آنها را بخواهد. او دستور داد هزار نفر در سمت راست هزار نفر در سمت چپ و هزار نفر در پیش و هزار نفر در پشت سر او گردن بزنند و از آن زمان دستور داد از خوارزمیان، هرکس بزبان فارسی صحبت کند زبان او را ببرند. دیگر خوارزمیان بفارسی صحبت نمیکردند. از اینجهت بآنها عجم گفتند. چون عجم بمعنی گنگ است. آنها چون از گفتگو بازماندند پس از چند سالی زبان خود را فراموش کردند و از زبان خوارزمی که گستره ای بزرگ داشت، بجز واژه هائی بجای نماند، در صورتیکه زبان زنده ای بود که انبوهی مردم بدان سخن میگفتند و می نوشتند. یکی از دلایل از میان رفتن اسناد و نوشته ها این قتلها و غارتها بوده.

از نکته ای دیگر بگویم: طاهر ذوالیمین، اسمش را همه شنیده اید و ایرانی بود و در روی کار آمدن عباسیان هم نقش جدی داشت. پسر برادرش را به فرمانروائی کرمان فرستاد و دستور داد، هرکس را خارج از اسلام بود، همه باید جزیه بدهند. جزیه مالیاتی بود که به فرد تعلق میگرفت. مثلاً اگر در خانواده ای ۵ نفر بودند هر ۵ نفر باید این باج سرانه را به پردازند. او دستور داد بجای جزیه، در محلی که میآیند، از کتابهای گذشتگان بیاورند، طبیعی است در یک خانواده، پدر و مادر وقتیکه می بینند بچه هایشان در خطر مرگ هستند و

ایران زمین

اگر چندین کتاب داشته باشند، اگر بخواهند کتابی را نگاه دارند کتابهای دینی یعنی اوستا را نگاه میدارند، کتابها ریاضی و فلسفه را میدهند تا جان بچه های خود را بخرند و نجات دهند. به بینند اینگونه کتابهای علمی ما را از میان بردند. نمونه دیگر: در کازرون که آنرا محل تولد سلمان فارسی میدانند تازه مسلمانی حاکم شهر شد. در شهری که پیغمبر به سلمان گفته بود که شهر تو، امت تو همه در امان هستند. این تازه سلمان که همه کاره ی کازرون شده بود، هر روز هزار نفر را که مسلمان نبودند گردن میزد، مگر کازرون چقدر جمعیت داشت. علت دوم که موجب از میان رفتن کتابها و اسناد شد این بود.

نشانه هائی از کتابهای باقی مانده بعد از قرن سوم، در منطقه ای که کمی دور از تسلط عرب بود، یعنی در خراسان بزرگ می بینیم. پس از قرن سوم بود که ایرانی توانست خود را باز یابد. بیشتر دانشمندان و فیلسوفان در این زمان از خراسان بزرگ برخاستند، مانند ابوریحان بیرونی، ابن سینا، خیام، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوالوفای بوزجانی و دیگران. ابوالوفای بوزجانی از نام آوران دانش ریاضی است که در بوزجان خراسان پا به جهان گذاشت. بوزجان همان تربت جام است که خود پارسال آنجا را دیدم که خرابه ای است و بجای آن شهر تربت جام ساخته شده است. مردمی فقیر و بی چیز، دور از

ایران زمین

هرگونه سواد دارد. در آنجا که بودم فکر کردم چگونه ابوالوفای بوزجانی در ۱۱۰۰ سال پیش در اینجا پرورش یافته و درس خوانده و از کجا یاد گرفته و پس از آنکه مشهور شد، او را به بغداد فرا خواندند. وقتیکه به شرح حال او مراجعه کردم، معلوم شد که تمام آگاهیهای اولیه اش را نزد دائی و عمویش فرا گرفته. آیا آنچه را که دائی و عمو باو یاد داده اند از یونان بوده و ترجمه کرده اند؟ نه، آنها از همان منابع ایرانی استفاده کردند. درست است که ایرانی مورد ستم و ظلم قرار گرفت، ولی فرهنگ خود را نسل به نسل نگاه داشت.

یکی دیگر از این دانشمندان ماهانی است. ماهان قریه ای بود در حاشیه کرمان که اکنون شهری است. حدود ۱۱۰۰ سال پیش ماهانی در آنجا بدنیا آمد و در آنجا چیز یاد گرفت. پس از آنکه مشهور شد، بعداً او را به بغداد فرا خواندند و او به بغداد رفت. یا فضل نیریزی که از نیریز فارس بود. من آنجا رفتم و سخنرانی داشتم. او یکی از بزرگترین ها در ریاضی است و پس آنکه در ریاضی مشهور شد او را به بغداد خواستند و به بغداد بردند. اینها نشان میدهند که ایرانی ها فرهنگ را در مجموع در خانواده های خود تا مدتها نگاهداشتند و من معتقد هستم کسانی مثل ابوریحان و ابن سینا و دیگران کوشش کردند که اسلام را با مجموعه ی فلسفه سازگار کنند و تمام تلاششان در این زمینه بود. ولی محمد غزالی که آمد همه

ایران زمین

ی آنچه را که آنها ساخته بودند ویران کرد. با اینکه خودش آدم فاضل و دانشمندی بود ولی در زمینه دینی بکلی ویران کرد. از جمله توضیحاتی که او میدهد این است که خواندن ریاضی کار درستی نیست البته استدلالش درست است. او میگوید کسی که ریاضی یا فلسفه میخواند با آراء و عقایدی روبرو می شود که می بیند که همه آنها با استدلال و منطق همراه است و خیال میکند که مبانی دینی هم همین جور است و چون آنجا منطق و استدلال نمی بیند کافر می شود. بنابر این فلسفه و ریاضی نباید خواند.

اکنون می پردازیم به کتابها و یا نشانه هائی که نشانگر دانش در ایران پیش از اسلام بوده. یک مورخ یا بهتر بگوئیم یک سیاح رومی که از سرداران سپاه رومیان نیز بوده، در قرن هفتم پیش از میلاد از همدان که در آن زمان هگمتانه نامیده می شد، میگذرد. شاید برای این رفته بود که اوضاع واحوال آنجا را به بیند و شاید هم برای این بوده که بآنجا لشگر کشی کند. او آنجا با مدرسه ای یا بهتر بگویم با دانشکده ای روبرو می شود که رئیس آن شخصی بنام سئنه و دارای صد شاگرد بوده. در این دانشکده اختر شناسی، پزشکی، فلسفه و ریاضی، رویهم چهار درس به شاگردان میآموختند. بزرگترین دانشمندان و بهترین پزشکان از سراسر دنیا به سراغ او بآنجا می آمدند. بعدها پلوتارک میگوید که من از اینگونه مدارس در همه ی

ایران زمین

شهرهای ایران دیدم که در آنجا پزشکی . اخترشناسی، ریاضی و فلسفه میخواندند. اگر در ایران هیچ علمی نبود، اینها چی میخواندند. نوشته هایشان کجاست؟ .

پلونیوس یکی از مورخین یونانی در قرن اول پیش از میلاد که از ایران دیدار کرده میگوید: وقتی من در ایران بودم داشتند شعاع کره زمین و انحنای زمین را اندازه میگرفتند. اکنون اگر بخواهند شعاع زمین را اندازه بگیرند، اگر اخترشناسی و ریاضی ندانند نمیتوانند کاری انجام دهند. در همین زمان، در یونان زمین را مسطح میدانستند که دور آنرا آب فرا گرفته . البته یک توضیح شاعرانه هم در ایللیاد در این زمینه و خانه معشوقش دارد و میگوید، «خانه معشوق من در مرکز آتن است، آتن در مرکز یونان است و یونان هم در مرکز زمین است، بنابر این همه ی اجرام و همه ی آسمانها و همه ی کهکشانشانها بدورخانه معشوق من میچرخند» البته از نظر هنر و زیبایی قشنگ است ولی وقتی که وجه علمی آنرا در نظر بگیریم و همراه آنچه که در یشتها از جمله در آبان یشت در باره کره ی زمین نوشته شده و از گردی زمین صحبت میکند با هم بسنجیم می بینیم که در ایران آن زمان دانشی بوده که در یونان نبوده.

از اینها گذشته این سئنه ی ایرانی که اسم بردم، پس از مرگش به

ایران زمین

اسطوره تبدیل شد و سینا هم از سئنه آمده و سئنه بمعنی پزشک مطلق بوده سیمرغ که در شاهنامه آمده همان کلمه سئنه است و در واقع بمعنی پزشک است که درمان میکند.

ما میگوئیم پور سینا یا ابن سینا یا فرزند سینا اگر به کتابهای فرهنگ واژه ها مراجعه کنید می بینید که نوشته اند ابوعلی سینا پسر فلان ، پسر فلان، پسر فلان . . . تا پنج پشت نامبرده اند که همه عربی است، در حالیکه نمیتوانسته، ابن سینا تا پشت پنجم همه اش عربی باشد ولی می بینیم که اینگونه نوشته اند. برای خالی نبودن عریضه ، جد ششم او را پور سینا نوشته اند و من خیال میکنم همگی آن ساختگی است. ابن سینا بمعنی پزشک زاده است یعنی او کسی است که از خانواده پزشک بوده و این پور سینا بازمانده همان سئنه ۷۰۰ سال قبل از میلاد بوده . چنانکه کسی که تمام عمر در دریا بسر میبرد او را فرزند دریا میخوانند. موردی که من واقعاً نتوانستم حل کنم این است که میگویند ابوعلی سینا، فرزند فلان. او اصلاً فرزند نداشت که باو بگویند پدر علی یا ابوعلی یا بوعلی . حال چگونه او را پدر علی میخوانند، نمیدانم!

در مورد یونانیان سخن گفتم، در اینجا باید بگویم فیثاغورث که از نخستین فیلسوفان و ریاضی دانان یونانی است، او ۲۰ سال در ایران و بابل بسر برده. بابل هم در آن زمان بخشی از ایران بوده. در قدیم

ایران زمین

رسم بوده، بخصوص این رسم را یونانیان داشتند که هرچه را از هرکجا می‌گرفتند بنام خود می‌نوشتند و از اصل آن نام نمی‌بردند. در شرح حال فیثاغورث می‌گویند، او «دانش مغان» آموخته بود. فلسفه نور فیثاغورث که خورشید را مرکز میدانست تحت تأثیر ایرانی بوده که به کرویت و گردش زمین به دور خورشید باور داشت، حرف او را نپذیرفتند تا زمان کپرنیک.

ما در ایران قدیم فیلسوف بزرگی داشتیم بنام «اُستانس» او را استانس رازی می‌گفتند، چون اهل ری بود. او به «مس مغان» مشهور بود.. مس بمعنی بزرگ است که هنوز در میان زرتشتیان یزد و کرمان گفته می‌شود. گاهی هم به او زرتشت زمان می‌گفتند. او در زمان خشایارشاه به مصر که جزو ایران بود می‌رود و در معبد ممفیس ساکن می‌شود.

گفتیم که مصر جزو ایران بوده، کتیبه ای در مصر پیدا شده که داریوش در آن می‌گوید «من داریوش پادشاه پارس دستور دادم میان اینجا و دریای پارس آبراهی بسازند که این دریا را به دریای پارس که همان خلیج فارس است پیوند دهند.»

استانس که در معبد ممفیس ساکن شده بود، شاگردانی داشت. یکی از شاگردانش دیموکریت یا ذیمقراطیس بود. دیموکریت کسی است که واضع فلسفه اتمی و ذره گرائی است که از استادش استانس فرا گرفته بود.

ایران زمین

دانشنامه ای در یونان از زمان قدیم از کسی بنام «پاپیوس» مانده «اگر اسمش را درست گفته باشم». او از استانس نام می برد و میگوید او یک فیلسوف طبیعی بوده و فلسفه او را شرح میدهد که میگوید «طبیعت خودش خودش را اداره و بازسازی میکند بشرطی که ما آنرا از میان نبریم». این حرفی است که امروز هم پابرجاست و ما باید مواظب محیط زیست و زندگی باشیم. در همان دانشنامه پاپیوس از فلسفه ذره گرائی استانس نام میبرد. همان چیزی که شاگردش دیموکریت و امروز بنام او مشهور است. این بحث باقی میماند که ما اقلیدس نداشته ایم و یا کسی نداشته ایم که فلسفه را بیاورد. شاید تعجب کنید اگر بگوئیم اقلیدس هم ایرانی و از آسیای صغیر بوده که به اسکندریه میرود و کارش را در آنجا شروع میکند. او هیچگاه در یونان نبوده است.

با وجود این، بنظر من تاریخ دانش را بد فهمیدیم، تاریخ دانش را عوضی فهمیدیم. تاریخ دانش از جایی شروع نمی شود که همه اش تنوری و نظری باشد یا همه اش عملی باشد تاریخ دانش از مراحل مختلف پی در پی عملی و نظری هر دو گذشته است. آنرا کمی روشن تر کنیم پیش از یونانیان، از ابتدای بشر تا ۶۰۰ سال پیش از میلاد که طولانی ترین دوران پیشرفت بشر بوده و خیلی هم پیشرفت کرده بود، همه چیز بخاطر عمل بود، بخاطر نیاز بوده. اگر ریاضی

ایران زمین

کار میکردند و یا اینکه باخترشناسی روی کرده بودند همه بخاطر نیاز بوده ولی علم را برای نیاز بکار بردن اشتباهاتی بهمراه میآورد. برای نمونه، در مصر قدیم، در ایلام قبل از آریائیها و نیز بابلیها برای مساحت هر چهار ضلعی، مجموع دو ضلع روبرو را نصف کرده و سپس در هم ضرب مینمودند. امروز میدانیم این تنها برای مستطیل درست است، نه برای هرچهار ضلعی دیگر. آنها این را برای کرت بندی زمین کشاورزی بکار میبردند که تقریباً بشکل مستطیل بوده و اگر هم کمی اشتباه می شده، در عمل مهم نبوده و اثری نداشته. ولی این اشتباهات آنها را بیدار کرد بخصوص در هندسه ایلامیهای خودمان بیش از بابلیها کار کردند. آنها روی هندسه کار میکردند. میدانیم در هندسه قضیه ای بنام فیثاغورث که در مثلث قائمه مجموع مجذور دو ضلع برابر است با مجذور وتر. همه قبول دارند که این قضیه مربوط به فیثاغورث نیست، بعدها به او نسبت داده اند.

در اواخر دوره ی قاجاریه، بوسیله فرانسویها، چیزهایی در ایلام پیدا شده که بردند به فرانسه و خوشبختانه آنرا چاپ کردند. در میان آنها ۱۷ مورد مثلث قائم الزاویه با ضلعهای مختلف هست که همان نتیجه را داده است، و بنظر میرسد که آنها دنبال یک راه حل کلی بودند که یک نمونه اش باقی مانده که ما پیدا کرده ایم که هست.

ایران زمین

واقعاً ممکن است که پیدا کرده باشند.

دوره قبل از یونانیان بیشتر بکار عملی می پرداختند. از فلسفه، از فیزیک و از شیمی و ریاضی گرفته تا موارد دیگر چون در آن اشتباه میدیدند بسوی تنوری و دانش نظری روی آوردند که هزار سال دوران آن طول کشید. ۶۰۰ سال در یونان و ۴۰۰ سال در اسکندریه و همه بنام یونان است در حالیکه همه ی ملتها در آنجا بودند. این دوران تنوری و نظری هزار سال طول کشید و چون متوجه شدند مشکلاتی در این راه وجود دارد و دانش نظری چیزی را حل نمیکند. یونانیها در آن زمان حتی عدد نویسی نداشتند. اعداد را با الفبا می نوشتند. ارشمیدس بزرگترین ریاضی دان یونان قدیم برای نوشتن یک عدد بزرگ یک کتاب نوشت و آنرا شاهکار خود میدانست، در حالیکه ایلامیها عدد نویسی داشتند و هزاران سال پیش از یونانیها، ایلامیها تقریباً بفرم امروزی با عدد سروکار داشتند.

عدد نویسی آنها از راست به چپ بود. مثلاً برای عدد ۱۸۵ ، اول صد را در سمت راست می نوشتند . بعد از آن ۸۰ و پس از آن عدد ۵ را میگذاشتند. برای هشتاد ۸ علامت و برای پنج ، پنج علامت. در عدد نویسی ایلامی ها مثل امروز هر عددی در جای خودش و معنی خودش را داشت مثلاً برای ۵۵۵ هر پنج معنی خود را داشت.

پنج اول همان پنج بود ولی ۵ دومی بمعنی پنجاه ، و پنج سومی

ایران زمین

بمعنی پانصد بود. این را ایلامیها پی برده بودند و در همان زمان هم بابلی ها از عدد نویسی استفاده میکردند آنها حتی عدد صفر را کشف کرده بودند. در آن زمان و پس از آن یونانیها در ریاضیات محاسبه ای هیچ گامی بر نداشتند. در جبر و حساب و مثلثات هیچ نداشتند، بلکه از هندسه استفاده میکردند مثلاً ما میگوئیم مربع ۵ می شود ۲۵ و یا مکعب آن می شود ۱۲۵. یونانیها حتی ضرب ۲ عدد را مثلاً ۳ ضربدر ۵ را می گفتند مستطیل ۵ و ۳. همه چیز را به کمک هندسه حل میکردند. وقتیکه دیدند این اشکالات در محاسبه است برگشتند به دوره ی عملی و استفاده از دستاوردهای گذشته. نمونه اش در ایران، خوارزمی المجوسی در قرن سوم هجری بود. چون باو مجوسی میگفتند، باید خود یا خانواده اش زرتشتی بوده باشد. جالب این است که او و اجدادش را تا چند پشت به عربی میگفتند. کسی که مسلمان میشد، گذشته از اینکه اسم خودش را به عربی میگفتند و می نوشتند، پدر و پدر بزرگش را که زیر خاک بودند و بطور حتم اسم غیر عربی داشتند، به عربی اسم گزاری میکردند. خوارزمی اولین کسی است که کتاب جبر را نوشت و بنام الجبر والمقابلہ نامید.

او کتاب خود را دو بخش کرده، بخش نخست تنها تئوری است و طرز حل معادلات را شرح میدهد. در بخش دوم او میگوید، در فقه اسلامی مسائلی پیدا می شود که منجر به حل معادله میشود و

ایران زمین

فقها در آن درگیرند. در مورد تقسیم ارث و یا در موقع عمل کردن به وصیتها. برای نمونه مثال میزند، به کسی برخورد کرده که پدر خانواده در گذشته بود و وصیت کرده بود که دارائی اش را چگونه میان بازماندگان بخش نمایند و مقداری هم در فلان راه خیر به بخشند. خوارزمی میگوید برای بخش ارث میان بازماندگان و دیگر راههایی که شخص متوفا وصیت کرده بود، بر میخورد باینکه باید از معادله درجه ۲ در این باره استفاده نماید. یا اینکه ابوالوفای بوزجانی که او هم همزمان خوارزمی بود تقریباً همه مثلثات را کشف کرده بود، حتی مثلثات کروی را. آنوقت دنباله کار را که نمیشود گفت تنها مثلثات است اروپائیها پی گرفتند. یا مثلاً جمشید کاشانی تاسینوس سه درجه را حساب کرده است. در کتابهای ما نوشته شده که اولین بار سینوس از زبان فارسی به اروپا رفته است. چون سینوس فرانسه در فارسی جیب میگفتند که همان گریبان است. واژه جِیْب در واقع در پهلوی جِیپ بوده که بمعنی دیرک است. حال چرا جِیپ پهلوی در عربی تبدیل به جِیْب و در فرانسه سینوس شده، معلوم نیست. در ایران باستان، روی این دیرک و سایه اش برای حل مسائلی کار میکردند.

از جمشید کاشانی گفتگو میکردم تا سینوس سه درجه محاسبه کرده بود. برای محاسبه سینوس درجه ۱ منجر می شد بمعادله درجه سوم که از روی سینوس سه درجه بشود سینوس درجه ۱ را بدست آورد.

ایران زمین

آنها که ریاضی میدانند، این را خوب میدانند. من از گفتگو در باره ی آن خودداری میکنم جمشید کاشانی هم از نظر جبری و هم از نظر هندسی آنرا حل کرده بود. قرنها پس از او یعنی دو سه قرن بعدتر، در ایتالیا شخصی بنام «کاردان» با فرمولی، روی معادله درجه ۳ آنچه که کاشانی پیش از او حل کرده بود، بدست آورد. حل این مشکل هم بدست «کاردان» نبوده بلکه توسط همشهری او انجام شده بود که او با اسم خود تمام کرده است. امروز در مدارس و نیز دانشکده های ما هنوز آنرا فرمول «کاردان» مینامند و از جمشید کاشانی نامی نمیبرند، در حالیکه ۲۰۰ سال پیش از کاردان جمشید کاشانی این فرمول را حل کرده بود.

خلاصه اینکه این فلسفه ریاضی و اخترشناسی زمانی از عملی به تئوری و سپس از تئوری به عملی گرائید و از قرن ۱۶ به بعد باز دوباره وارد دوره ی تئوری شد و از نیمه های قرن بیستم دوباره به فلسفه عملی روی آوردند. یعنی هیچ کاری انجام نمیدهند مگر که نتیجه عملی داشته باشد.

باین ترتیب واقعیت این است که در ایران باستان ما هم دانشمند داشتیم و هم کتاب، که بسیاری از این کتابها غارت شده و بسیاری از آنها را سوزاندند و یا خودمان از ترس آنها را باآتش کشیدیم. آنچه هم از قرن هفتم میلادی به بعد در ایران اتفاق افتاده این است،

ایران زمین

اگر به کتابها مراجعه کنید می بینید که می نویسند این کتابها از یونانی به عربی ترجمه شده که دستمایه ریاضی دانان و اخترشناسان شده ولی اکنون روشن شده که همه ی این کتابهای یونانی به پهلوی و سُریانی ترجمه شده بود و اینها را از پهلوی و سریانی به عربی ترجمه کرده اند نه یونانی. سریانی هم یکی از زبانهای ایرانی بوده، چون در ایران بکار میرفته.

خدا نگهدار ، پاینده ایران

دانش و آغاز نهادهای دانشی در ایران باستان

دکتر خانک عشقی صنعتی

ز دانش به اندر جهان هیچ نیست تن مرده و جان نادان
یکی ست

ز هر دانشی چون سخن بشنوی ز آموختن یک زمان نغنوی
چو دیدار یابی به شاخ سُخُن بدانی که دانش نیاید به بُن
سخن از «دانش» و نهادهای دانشی، کار برد آنها در میان آدمیان و
در ایران باستانست. نخست بایسته است با خود واژه ی دانش در چم
راستین آن هوده و بازده آن، چیستی (ماهیت) و چونی (کیفیت)
دگرگون پذیری ساختار پیشرونده ی آن اندک آشنایی داشته باشیم.
دانش، واژه ی پارسی و بن واژه نام (اسم مصدر) و از بن واژه ی بی
پوییده (مصدر لازم) دانستن در چم دانایی، دانا، داننده، آگاهی
داشتن و شناختن کسی یا چیزی آمده که آنرا پیوسته با توانستن و
توانایی نیز بکار می برند که این دو واژه «دانستن و توانستن»
بایسته و بایای (لازم و ملزوم) یکدیگرند، که دانای بزرگوار توس می

فرماید:

توانا بود هرکه دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود
پس دانایی توانایی آورد و توانا کسی است که دانا باشد.
تازیان این واژه را «علم» و افزای (جمع) آنرا «علوم» و «علما»
دانشمندان و دانایان را گویند که افزای «عالم» است و واژگان
«معلوم» واژه‌ی تازی در چم دانسته، دریافت شده، روشن و آشکار و
«معلومات» که افزای تازی آنست، دانسته‌ها و «معلم» آموزگار،
آموزاننده از یک ریشه و از یک خانواده اند.

دانایی و توانایی از فروزه‌های مزداهورای بزرگ یا آ - ر م ز دا
(ه) «اورمزد» ایرانیان در اوستا و در نوشته‌های هخامنشیان است
که در پارسی: اورمز، اورمزد اُرمز، هرمز، هرمزد، هورمز، ارمس،
هرمس، (هرمس، هرامسه)، هرمت و در نام‌های ویژه‌ی تازی:
هرماس، هرمیس، هرمز، حرماز، هارموز نوشته و جابجا کرده اند.
واژه‌ی آمیخته (مرکب) اورمزد در چم: پیشوا، دانا دو پاره (جزء)
دارد:

پاره‌ی نخست آ ر که آنرا خداوند ترجمه می‌کنند ولی ریشه‌ی
این واژه از ..

است و آن در چم درخشان آمده است .

و پاره‌ی دوم م ز دا با (هده ا) در هندی باستان در چم خرد و
نیروی اندیشه و با یونانی در چم دانش، دانستن و

ایران زمین

فراگرفتن هم‌ریشه است، واژه ی «مجد» چم آنرا روشن تر می کند که برابر با بزرگی، بزرگواری، جوانمردی و «مزدا» در چم «با مجد» (مجید) است از ریشه ی چم «مجد» و بزرگی و واژه ی «مزیت» هم از همین ریشه است.

پس «اورمزد» در چم درخشنده ی با مجد است . (در زبان خُتنی نیز «هرمزد» در آرش خورشید آمده است).

در گذشته فرزانه (فلسفه) در برگیرنده ی همه ی دانش های (معلومات) آدمی بود و فرزانه (فیلسوف) کسانی بودند که از همه ی دانشهای زمان خود آگاه باشند.

دانسته ها و یا دانش ها در آن زمان به دو دسته بخش می شدند:

۱- بخشی در پیوند با شناخت جهان هستی در چم پیراگیر (محیط) زیست آدمی و فرسار (قانون)های در پیوند آن.

۲- بخش دیگر در پیوند یکسره با خود آدمی. خوی و خیم و ویژگی های او : رفتار و کردار و فراخویی(اخلاق) وی و پایش(رعایت) بنیادهایی بوده است تا بتواند به خواستگاه خود که همانا کامکاری و کام یابی است برسد. و از این رو دانش و دانایی (حکمت) بدو دسته ی زیر بخش می شد:

۱- دانش دیداری(نظری) و یا آنچه که بیدار آید و یا با چشم دیده شود.

۲- دانش کرداری (عملی) و یا آنچه که بکار برده شود و یا بکار

آید.

در چنین سانی دانا و دانشمند (حکیم) به تنی گفته می شد که هم آگاه (عالم) به چم راستین واژه ی دانش و هم خردمند و کار آزموده (واقف) به آیین ها و شیوه های درست رفتار آدمی باشد. ولی گذشت زمان و گسترش دانش آدمیان اندک اندک این اندیشه را پدید آورده که آدمی در هر زمینه و بهر نامی که باشد نمی تواند در زیست کوتاه و نیروی کرانه پذیر (محدود) مغزی خود همه ی رشته های گونه گون دانش ها را یک جا فرا گیرد و به بررسی و پژوهش بپردازد، از این رو کار پژوهش و بررسی پژوهشگران و دانشوران به دو گونه در آمد:

۱- دسته یی که پیرو فرسارهای (قانونهای) پایدار، (ثابت) بوده، دریافت چونی و چرایی آنها از راه دیداری (مشاهده)، سهشی (حسی)، آزمون و یا آزمایشی (تجربه یی) و برهان آوری (استدلال) خرد گرایانه بوده،

۲- دسته ی دیگری که چنین فروزه هایی نداشته و یا آشکارا آنها را دنبال نمی کردند.

دسته ی یکم را پایه ی دانش ها و دسته ی دوم را زمینه ی (موضوع) فرزات (فلسفه) دانستند، زمینه هایی که بهیچروی نتوان با شیوه ویژه ی دانشی، دیداری، سهشی، آزمایشی بررسی و پژوهش کرد، چون انگیزه های بنیادی و آغازین کارها و آگاهی از راستیهای

ایران زمین

یگانه و هستی (وجود) و ارزش های دانایی و بینایی یا دانش و دانستنی های آدمی و پی بردن به ارزش کارهای او و شناخت آنها، از آن راه دریافتنی و توان پذیر نبوده است.

با چنین بخش بندی ها و جدایی دانش از فرزان، رشته های گونه گون دانش، اندک اندک از فرزان جدا شده و هریک نا وابسته (مستقل) راه جداگانه یی پیش گرفتند چون : ایاره شناسی یا دانش شمارها (ریاضیات) با اقلیدس و نیوتن، مکانیک با ارشمیدس، فیزیک با گالیه، شیمی با لوازیه، زیست شناسی با لامارک و فراهمی با منتسکیو و ژان ژاک روسو، پاسکال در هندسه، کپلر در ستاره شناسی، لیپ نیتز در فیزیک و ایاره شناسی و همانند اینها و بسیاری دیگر. . . از این کوتاه سخن :

چنین بر می آید که دانش و دانستنی های آدمی هوده های دیداری، سهشی و آزمایشی (مشاهده، حس ، تجربه) بوده و بر این سه پایه ی بنیادی استوار است. آیا براستی دانش ها می توانند هستی ها و راستی ها را چنانکه هست و باید باشد بنمایانند و آدمی را به خواستگاه راستین و بنیادی خود برسانند و یا به سخنی دیگر آیا دانش ها ما را به راستی بی بند (حقیقت مطلق) و رها شده از پای بندها می رسانند و یا در راستی های بخشی یا اندازه یی (حقیقت نسبی و تقریبی) مانده و گیر کرده و به آن بسنده می کنند؟ . .

بهر روی آنچه را که در آن دو دلی و گمان بری راه ندارد اینست که

ایران زمین

دانش ما در جهان و کارهای جهانی بر دیداری ها، سهش ها و آزمایش ها استوار است و بخوبی می دانیم که این پایه های استوار و بنیادی دانش تا چه اندازه چون پای «استدلایان»، لرزان و ناپایدار است و چه لغزشهایی در آنها دیده می شود. بسیاری از پوسته پردازان (قشری ها) دینی، سیاسی، فراهمی، بویژه انگارگران (ایدیولوگ های) دینی پرده یی از تاریکی ها و گمراهی ها بنام دانش دینی، دانش سیاسی، فراهمی بروی ما گسترده و سده های درازی ما را گمراه و بر گرد خواسته ها و نخشه های اهرمنی خود گیج و سرگردان کرده اند و بفرموده ی وارسته ی بلخ هزاران دام و دانه پیش پای ما گسترده و نهاده اند که می فرماید:

صد هزاران دام و دانه ست ای خدا ما چو مرغان حریص

و بی نوا

دم بدم ما بسته ی دام نویم هریکی چون باز و سیمرغی

شویم

می رهانی هر دمی مارا و باز سوی دامی می رویم ای بی

نیاز

ما در این انبار، گندم می کنیم گندم جمع آمده گم

می کنیم

می نیندیشم آخر ما بهوش این خلل درگندم است

از مکر موش

ایران زمین

موش تا انبار ما حفره زده ست
ویران شده ست
وز فنش انبار ما

اول ای جان دفع شر موش کن
و آنگهان در جمع گندم جوش
کن

و یا چنانکه هانری پوانکاره (۱۹۱۲ - ۱۸۱۴) ترسایی در همین
زمینه می گوید: « . . . روزی که کپرنیک (۱۵۴۳ - ۱۴۷۳)
ترسایی ستاره شناس لهستانی استوار داشت که آنچه که بی جنبش و
ایستا می نمود، جنبنده و پویاست و آنچه جنبنده می نمود ایستا
است تا چه اندازه برای ما روشن ساخت که برهان آوریهای کودکانه بر
آمده از دیده ها، سهش های خود خواسته و پیچیدگی های درونی
برخی از آدمیان می تواند فریب دهنده و گمراه کننده باشد گرچه
بسیاری از دانش ها توانسته اند تا اندازه یی بر جهان هستی
(طبیعت) پیروز و چیره شوند ولی آماج (هدف) و خواستگاه آدمی
را نشان نمی دهند و نمی گویند که آدمیان توانایی خود را در چه
راه بکار برند تا خرسند و شادان زندگی کنند، آرامش و آسایش
داشته باشند زیرا که شاخه های دانش، زمینه یی (موضوعی) بوده و
پروایی به درون خواسته ها، به نیازمندیها و آرمانهای آنان نداشته
است. اینجاست که هر سخن بنام دانش پذیرفتنی نیست و هر دستی
نیز نه شایسته ی دست دادن.

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد

دست

بهترین و استوارترین راه پی برد و از هم جدا کردن دانش راستین از گفتارها و نوشتارهای گمراه کننده یاری جستن از خرد یا نخستین آفرینش اهورایی آدمی است که باز دانای بزرگوار توس می فرماید:

کنون ای خردمند ارج خرد بدین جایگه گفتن اندر

خورد

خرد چشم جانست چون بنگری که بی چشم شادان جهان

نسپری

نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و آن سه پاس

خرد رهنما و خرد دلگشای خرد دست گیرد بهره و سرای

کسی کو خرد را ندارد به پیش دلش گردد از کرده ی خویش

ریش

و اینک:

در چگونگی دانش گویم: دانش آدمیان در آغاز بسیار ناچیز بود هرکه آمد چیزی بر آن بیفزود تا بدین پایه رسید. آدمیان برای دستیابی به دانستنی ها، افزایش و پیشرفت دانش خود که از سرشتی گونه ی آدمیان است، از نخستین ابزارهای ساده ی جهان هستی که به پدیده های کیهانی نام برده می شوند بهره مند بوده اند. آشنایی با آخشيجگان چهارگانه و شناخت آنها، آفرینش این زمین گسترده و این دریای پهناور، آبهای فراوان و هنایش آن بر تخمه ی جانوران و

ایران زمین

گیاهان کوههای سر بر آسمان کشیده، دشت ها، چمن سارها، ماه تابان و خورشید فروزان و درایش (اثر) آنها بر آبهای روی زمین، ستاره های درخشان و کهکشانها، پتیاره های (بلاهای) آسمانی، برف، باران و تگرگ و سیل، کوه های آتش فشان و بیماریهای جانکاه و مرگ زا، پیدایش شب و روز، بهار و تابستان، پاییز و زمستان و بسیار پرسش های دیگر، زایش آدمیان و جانوران، رویش درختان و گیاهان و همه ی پدیده های کیهانی برای او پرسش انگیز و از دانستنی های آغازین وی بوده است. دانای بزرگوار توس در پاسخ به این پرسش ها در شاهنامه چنین یادآور می شود:

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
بدان تا توانایی آمد پدید

از در چیدن و سامان یافتن چهار آخشج سپهری ، گنبد تیزرو پدید آمد، کوهها بیالید و آب ها بردمید، رستنی ها بالا کشید و پس از رستن گیاهها با چند گونه درخت جنبنده ها پدید آمدند و جنبنده ها نیز:

نه گویا زبان و نه جویا خرد زخاشاکها خویشتن پرورد
پس از گذشت این دوران ها، آدم در جهان پدیدار شد:
سرش راست برشد چو سرو بلند به گفتار خوب و خرد کاربرد
پذیرنده ی هوش و رای و خرد مرورا دد و دام فرمان برد
و چنین بود دانش ما از پیدایش آدمیان ، جهان و پدیده های

ایران زمین

سپهری در آن در باستان زمان از زبان شاهنامه فردوسی. دانش ناپخته و بی سامان روزهای آغازین زیست آدمیان تا دانش سامان یافته و اندیشه های پیشرفته ی ما آدمیان کنونی کمابیش دو میلیون سال می گذرد. باورهای دانشی ایرانیان در باستان زمان نشان می دهند که دانش های کهنسال تر و باستانی تری چون هندیان و مصریان که یکمی نیمی از دانش ایرانیان در خود داشته و در دومی پایگزاران فرهنگ و شهریگری آنان، ایرانیان بوده اند هناینده و درایشی رویاروی در یکدیگر داشته اند. سنگنبشته ها و دست نوشته ها، ماندمانها و یادمانهای تاریخی که پایه های پژوهشی و آگاهی از دانش های آغازین ما ایرانیان در باستان زمان بوده همه، یا دستخوش تاخت و تازهای گونه گون بیگانگان، تازشگران و کشورگشایانی چون بابلی ها، مگدونی ها، تازیها، مغول ها، تاتارها و ترکها شده و از میان رفته اند و یا بدست شاهان و فرمانروایان بر ایران و بدست ایرانی نماها به آتش و یا آب های روان سپرده شدند و از این روی دستیابی به آگاهی ها و دانش های کهن و باستانی ایران و ایرانی بسیار دشوار است. افزون بر آن، جایگاه والای گذشته ی ما ایرانیان در دانش و فرهنگ که ایران گهواره و زادگاه آنها بوده است نه تنها نزد بیگانگان که در میان خود ما ایرانیان نیز شناخته شده نیست و هنوز هم برخی از بیگانگان ، بسیاری از دانشوران و دانشمندان ایرانی را که پایگزاران دانش جهانی بوده اند چون نام تازی

ایران زمین

داشته و نوشته های آنان به زبان تازی بوده است، تازی و پژوهش های ژرف آنان را دانش، فرهنگ و شهریکری تازیان می دانند و اینکه کوششهای نیاکان ما در پژوهش ها و گسترش دانش های گونه گون و دستیابی به دانش های زمان، در شکوفایی دانش و پیشرفت آن در جهان و شناخت تاریخی دانش ها نقش برجسته و گویایی داشته نزد همگان استوار و آشکار بوده است.

نخستین دانش نخستین آدمیان در باستانی ترین زمان در هفت هزار سال پیش مانا در سرزمین ایران وَاَجَ (اییرینه و بیجنگه) که جایگاه و خواستگاه آرین ها و نخستین سرزمین آفریده ی اهورامزدا در وندسار (مرکز) خونیراس سرزمین وندساری جهان و سرزمین جاویدان، رخشان و روشن جهان و ایران باستان که در میان شش کشور باستانی جای داشت و به اندازه ی هر شش کشور بود و در نوشته های کهن و افسانه یی ایران - جهان به هفت کشور با نام های اُرَزَه ، سَوَه ، فرد دفش، وروبرشت، وروجرشت، ویددفش و خونیراس بخش شده و خونیراس در وندسار هفت کشور و ایران وَاَجَ در وندسار خونیراس جای داشت که خود نمادی از وندسار آفرینش و هستی بوده است که فرموده اند:

چو بنشست بر جایگاه مهی
شاهنشهی

که بر هفت کشور منم پادشا
بهرجا سرافراز و فرمان روا

ایران زمین

آغاز و آن در دورانی بوده است که آدمیان در چنگال نیروهای چیره گر و ترسناک اهرمن زمینی و کیهانی گرفتار بوده و برای زنده ماندن بناچار به خوردن و کشتن بوده تا خود کشته و خورده نشوند و باز بناچار نیاز به ابزاری پیدا می کند تا از خود و زنده ماندن خود به پدافندگری (دفاع) برخیزد.

آشنایی با سنگ، نخستین ابزار پدافندگر آدمیان در برابر گزندهای زمینی، نخستین اندیشه و دانش آدمی در نگهداری و پایش خود از گزند جانداران و درندگان و همچنین برای کشتن و خوردن جایگاه و پایگاه ویژه یی نزد آنان داشته است: گاهی آنرا بنام خدا پرستش می کردند، گاهی فرستاده ی خورشید و ارمغان او به زمین می دانستند زمانی آنرا در چم خانه ی خدا و گاهی نیز آنرا اشویی (مقدس) می پنداشتند چون یعقوب سنگی را زیر سر نهاده و بخواب رفت و خدا در خواب بر وی نمایان شد و یهوه خدای یگانه ی یهودیان، خدای سنگ نامیده شد و نام سنگ بخود گرفت: « . . . ای خداوند نزد تو فریاد بر می آورم، ای صحره ی من از من خاموش مباش، مبادا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می روند (مزامیر ۲۸ داود نشانه (آیه) یکم . . . و بیاد آورید که خدا صخره ی ایشان ، و خدای تعالی ولی ایشان است . . . (مزامیر ۷۸ نشانه ی ۳۵) ». از قصیده ی آساف و سنگ برای پوشینه برداری (ختنه) یا پیش کش یک تکه گوشت تن فرزندان یهودی به یهوه است

ایران زمین

که مسلمانان آنرا به مانداک بری از آن برای فرزندان خود بارمغان آورده اند.

و در زمانی دیگر سنگی از آسمان بنام «حجرالاسود» به زمین فرود آمد و آنرا در «کعبه» نهاده و پرستش کردند و سر و روی بر آن سنگ می مالیدند و سنگ به دستاویز اینکه نخستین و یگانه ترین ابزار پدافندی آنان بود آنرا ارجدارترین پدیده ی سپهری و گرانیامیه ترین دست افزار آدمی می دانستند. ایرانیان مانا در ایران زمین به شناخت دست افزارهای سنگی پی برده و آنرا در زیست آغازین خود به گونه های گونه گونی بکار می برده اند که پس از آن نیز در شناخت آتش از سنگ آتش زنه در دوره ی پادشاهی هوشنگ شاه پدید آمد که زیست آدمیان را دگرگون ساخت. فردوسی در باره ی پیدایش آتش چنین می فرماید :

فروغی پدید آمد از هردو سنگ دل سنگ گشت از فروغ
آذرنگ

نشد مار کشته ولیکن ز راز پدید آمد آتش از آن سنگ
باز

هرآنکس که بر سنگ آتش زدی ازو روشنایی پدید آمدی
سنگ افزار و پیدایش آتش دو نهاد و یا دو پدیده ی دانش آغازین
در باستان زمان در میان ایرانیان بوده اند که آنها را گرمی داشته و
ارج فراوان می نهادند ولی دانش و شیوه ی پیدا کردن راههای دانشی

ایران زمین

پیش از هوشنگ شاه در میان ایرانیان چگونه بوده ، چه پیشیاره و پیامی همراه خود داشته است ؟

دانای بزرگوار توس در شاهنامه ی خود می فرماید:

سخن گوی دهقان چه گوید نخست که تاج بزرگی به
گیتی که جست

که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد ندارد کس آن روزگاران بیاد
چنین گفت کابین تخت و کلاه کیومرس آورد او بود شاه
در اوستا او را «گَیَه ماراتنُ» و در پهلوی گیومرت و در پارسی او
را کیومرس، نخستین آدم و در چم جاندار میرا گویند، او را اهورا
آفرید و نخستین آفرینش از زه (نطفه) پاک او پدید آمد و زیست از
او آغاز گردید (مزدیسنا) در کوه می زیست و پلنگینه می پوشید:
سر تخت و بختش بر آمد زکوه پلنگینه پوشید خود
با گروه

از او اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بُد و نُخورش
پس از شناخت دست افزارهای سنگی و پیدایش آتش به دانش
خاکشناسی روی آورد و از این راه توانست خاکهای رنگین را برای
رنگ آمیزی و خاک رس را برای ساختن آوندهای سفالی و کوزه گری
بشناسد و بکار برد و دانای توس این نو آوری و دانش نوین را
وابسته به جمشید شاه می داند و می فرماید:

بفرمود دیوان ناپاک را به آب اندر آمیختن خاک را

ایران زمین

هر آنچه از گل آمد چو بشناختند
سبک خشت را کالبد
ساختند

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
نخست از برش
هندسی کار کرد

و این در دوران ده و یازده هزار سال پیش بود و سپس به کاویدن و بیرون آری گهرها، مهره های سنگی، یاکند (یاقوت) و سیم و زر پرداخت که نمونه هانی از آنها در گاباره (غار) شنیدار در بلندیهای برادوست کردستان در پیوند با ۱۰۶۵۰ سال پیش بدست آمده است که خود نشانه ی آنست که ایرانی ها در آن زمان با ویژگی های فیزیکی و سنگشناسی آشنا بوده و از آن آگاهی داشته اند. چنانکه فردوسی نیز در این زمینه می فرماید:

زخارا گهر ساخت یک روزگار
همی کرد ازو روشنی خواستار
بدست آمدش چند گونه گهر
چو یاقوت و بیجاره و سیم و
زر

ز خارا به افسون برون آورد
شد آراسته بندها را کلید
پیدایش رگه های کانهای زیرزمینی اینگونه سنگهای بهادار کنونی در تالکان (طالقان) زاج کندی، سنگرود، دشت زر، قلعه زری و زرتُشت نشانی از پایوری دانش زمین شناسی ایرانیان در باستان ترین زمانها بوده است.

گزینش سنگهای ویژه برای شکار و کشتن جانداران ، بریدن و تکه

ایران زمین

تکه کردن گوشت و یا تیز کردن تُک آن چون نیزه و جنگ افزار
اهرمی دیگر از دانش و بینش و یا از دانایی و اندیشه ی رسا و
توانمند آدمیان بوده است که وی با زمین و دانش زمین شناسی که
پشتوانه ی کمابیش دو میلیون ساله داشته و از سپیده دم پیدایش
خود تنها با زمین و پدیده های سپهری آشنایی پیدا کرده و با آن
سروکار داشته است .

ایران در چهارمین هزاره ی پیش از پیدایش ترسایان دارای رده ی
والای بذرافشانی (زراعت) و کاشت جو و گندم (غلات) بوده، دانه
های گندم و جو یافته شده نشانی از پنج یا شش هزار ساله داشته
است. پیدایش سنگ افزار در پیوند با نه هزارسال پیش و بهمچنین
خاک رس در تپه ی گنج دره، مس گداخته شده و مهره های ساخته
شده از مس در پیوند با ۸۵۰۰ سال پیش در تپه ی علی کش در
۱۳۰ کیلومتری اندیمشک، تپه ی سیالک کاشان، تپه ی حاجی فیروز
در دره ی سلدوز آذربایگان، علی کش و در تپه ی زاغه ی دشت
قزوین و دهلران خوزستان نشان می دهند که ایرانیان در باستان زمان
با خاک سرخ آشنایی داشته اند. کان فیروزه نیشابور بلند آوازه بوده و
بگونه مهره های آرایشی و زیوری در تپه ی زاغه ی نیمروز قزوین
برآوری و بهره برداری می شده است .

بوریا (حصیر) قیراندود در کف خانه های پیدا شده در تپه علی
نشانی از آشنایی و شناخت قیر در ایران و پوشاندن کالبد مردگان با

ایران زمین

خاک سرخ (گل اُخرا) در تپه ی علی کش و تپه ی زاغه در نیمروز قزوین بوده. (فیروزه را به زبان پهلوی: پرنگ، پروجک، پیروزاک می نامیدند).

در باستان زمان ایرانیان با دمای (حرارت) برابر با ۱۰۸۳ درجه ی سانتیگراد آشنا بوده و بدین سان به دانش کوره سازی دست یافت و کهن ترین کوره های گداز مس کوره ی تل ابلیس (بردسیر کرمان) و تل آتشی (در بم) بوده است

بر بنیاد شاهنامه فردوسی، گچ در دوران پادشاهی جمشیدشاه در ایران کاربرد داشته و ایرانیان آنرا می شناختند و آن پیش از تازش بابلیان بر ایران و چیرگی ضحاک تازی بر ایرانیان بود. که تاریخ آنرا در پیوند با ۷۰۰۰ سال پیش می دانند.

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
نخست از برش
هندسی کار کرد.

می دانیم که پشته ی پهناور ایران بویژه دشت های مرکزی آن پیوسته با کم آبی روبرو بوده است. از پنج تا شش هزار سال پیش ایرانیان با کاریز (قنات) آشنایی داشته اند . (قنات واژه نام تازی و ریشه ی آن از کنده آب و یا از کندن آمده است و آن چاه کنده شده و برای رساندن آب است از جایی به جاهای دیگر که آنرا آبراهه نیز گویند . . .)

در خرده اوستا نیز آمده است : « . . . آبها، زمین ها و نباتات را

ایران زمین

می ستاییم . . .» (خرده اوستا نماز گاه رپیتون) کاریز یکی از بزرگترین نوآوریها (اختراعات) و نو آفرینی های ایرانیان در باستان زمان بر بنیاد باورها و اندیشه ی آنان بوده است. در ورجاوند نوشته ی اوستا، بویژه تیر یشت برخورد خوبی ها و بدی ها، روشنایی و تاریکی ها و جنگ میان تشر (فرشته ی باران) و اپوشن (خدای خشکی) باشد که نمادی از کوشش ایرانیان در باستان زمان در دشت های خشک و بی آب به آخشیح دیو خشکی ها بوده است که انگیزه ی آن نو آوری کاریز در ایران بوده تا زمین ها آباد و سیر آب گردند.

کاریز تنها کندن چاه های زیرزمینی نبوده آگاهی از یک رشته دانش هایی چون :

۱- آشنایی با دانش ایاره (ریاضی) ، اندازه گیری (هندسه) و ناهمگونی و ناسازگاریهای رویه ها .

۲- آشنایی با چگونگی روان بودن آبهای روی زمینی (آشناسی)

۳ - شناسایی با فراز و فرود زمین و برآورد گزرگاه کاریز و نخشه برداری

۴ - شناخت رسا از لایه های آب دار و بی آب زیر زمینی و بسیاری از دانستنی های دیگر بی گمان ایرانیان باستان زمان از این دانش ها آگاهی داشتند که به نیازمندیهای روز همبودگاه خود پاسخی شایسته می دادند.

ایران زمین

اکنون کمابیش ۵۰۰۰۰ رشته کاریز در ایران هستی دارند و ۱۸۴۰۰ کاریز آبرسانی زیرزمینی می کنند که اندازه ی آب آن در سال بیش از ۷۵ میلیارد متر مکعب است .

در رنگ آمیزی ، نخش و نگارها، در ستاره شناسی که آیین مهر و میترا در ۵۵۰۰ سال پیش به زمین و آسمان و ستارگان پروای ویژه یی داشته اند. میترا بیان برای نیایش خود نیازی استوار و پابرجا به شناخت فروزه های خورشید و ستاره شناسی داشته که پنج تا شش هزار سال پیش در آوند (ظرف) های گلی که در کوره پخته شده باشد و سفالینه نامند، در پیوند با پیش از تاریخ از تل باکون، تپه کیا، شوش و سیالک کاشان بدست آمده که نمادهای ستاره شناسی زیادی با نمایه ها و نگاره های هریک از اختران سپهری همانندی فراوانی داشتند که خود نشانه ی این بوده است که ایرانیان در آن زمان از دانش فراوان ستاره شناسی برخوردار بوده اند.

سنگ های برافراشته شده در گستره ی آذر آبادگان و دامنه های کوه سبلان و دیلمان نشانه هایی از کهن ترین چشم انداز خانه های (رسدخانه های) جهان بشمار می آید که نشان دهنده ی دانش ستاره شناسی و آگاهی ایرانیان در باستان زمان بوده است.

در این باره و دانش های دیگر، گفتنی ها و شگفتی های فراوانی از دانش ایرانیان در باستان زمان در دست است که گویش فهرست وار آن نیز نه تنها در این نوشته و نوشته های دیگر که در نسک های

ایران زمین

گونه گون فراوان برگ نیز ننگجد .

گاتاها و تأثیر آن بر دانش در ایران باستان و در جهان

فریبرز رهنمون

(برگردان از انگلیسی بدستکاری آقای فرامرز امجدی)

پژوهشهای مربوط به "یاخته های ریشه ای" (ستم سل) موضوع روز و نمونه خوبی است از آنچه دانش میتواند انجام دهد. دانشمندان از این راه امیدوار به درمان بسیاری از بیماریهای بدون درمان امروزی میباشند. برای نمونه میتوان از بیماری قند، الزایمر (فراموشی)، آسیب دیدگی ستون مهره ها و جلوگیری از نارسایی قلب بوسیله جوان سازی ماهیچه های قلب نام برد. "یاخته های ریشه ای" نوعی یاخته (سلول) هستند که از خود شناسه خاصی نداشته و میتوانند مشخصات اندامی را که باید ترمیم شود بپذیرند. مانند کاغذ سپیدی که میتوان هر نقشی را بر آن کشید. "یاخته های ریشه ای" اندکی پس از آمیختن اسپرم و تخمک و تشکیل نطفه بوجود میآیند و در ظرف چند روز شکل اندامهای مختلف بدن را میگیرند. دانشمندان به "یاخته های ریشه ای" قبل از شکل گیری اندامی آنها، برای تحقیقات و استفاده احتیاج دارند.

ایران زمین

امروزه بیشتر دینها مخالف این پژوهشها بوده و خواهان توقف آنها هستند. برهان ایشان این است که در آن زمان که اسپرم مرد و تخمک زن درهم میآمیزند، زندگی شکل گرفته میشود و زندگی میباید مورد احترام قرار گیرد زیرا خداوند بآن هستی بخشیده حتی اگر نطفه در لوله آزمایشگاهی بسته شده باشد. در برابر بعضی از دانشمندان برهان میآورند که روزانه میلیونها تخمک و اسپرم بدور ریخته میشوند. حال اگر شماری از آنها به شکلی که در کلینیکهای بارداری مرسوم است در لوله های آزمایشگاهی پرورش داده شود و از آنها برای پیشرفت دانش و درمان بیماریها استفاده شود، آنگاه زندگیها نجات داده خواهد شد و رنجها کاهش خواهد یافت.

قابل توجه است که کُشتن انسانها به نام مذهب از دیدگاه مذهبی در جاهایی پذیرفته شده و حتی موجب باز شدن درهای بهشت بروی کشنده میشود، ولی آزمایش با "یاخته های ریشه ای" که هنوز شکل هیچ اندام انسانی را بخود نگرفته بازخواست میشود.

دیگران جدل میکنند که بیماریهای کشنده اراده پروردگار بوده و دانشمندان حق دخالت در خواسته خدا برای مردم را ندارند.

در زمینه "دانش" - مذهب و دانش هیچگاه دیدگاه مشترکی نداشته

ایران زمین

اند. از سقراط تا گاليله و تا به امروز هرکس که حقیقت را پیگیری کرده بهای سنگینی پرداخته است.

بر خلاف اینها - گاتاها آموزش های آموزگار و اندیشمند بزرگ ایران زرتشت، پیشرفت و سازندگی را میآموزد و برای حل و آسان نمودن چنین مشکلات پیچیده رهنماست. آنچه زرتشت در گاتها بیان کرده دانشمندان و اندیشمندان امروز باید پژوهش نموده و پیگیر نمایند زیرا گاتاها برای کسانی است که تشنه دانستن هستند.

اکنون از اینها سخن میگویم برای آنهایی که خواستارند،
از گوهرهای دانش که دانایان در جستجوی آنها هستند
و بآنها گوهرهای آفرینش میگویند و آفرینش والای خرد ،
(از) نیروی فراگیر راستی (اشا)
(تا) براستی راههای بیشتر و بهتری آشکار سازیم ،

بسوی رسائی

زرتشت - گاتا یسنا هات ۳۰ بند (۱) (ف ر)

گاتها آموزشهای زرتشت، آموزگار و اندیشمند دنیای کهن که تا به امروز کسی از او پیشی نگرفته، همگی در باره خرد و

ایران زمین

دانش است و اینکه چگونه میبایست پوینده دانش باشیم. آموزشهای زرتشت هدف زندگی انسان را بیان کرده و نشان میدهند که چگونه میتوان به این هدف رسید. این آموزشها روشن و بدور از پیچیدگی میباشند، بستگی به نادیده ها و ناشناخته ها ندارند و بر مبنای راستی هستند. راستی که در پیرامون ما در این کره خاکی وجود دارد. راستی که در خرد آفرینش (هنجار هستی) وجود دارد و در دسترس آنانی است که خواهان فهمیدنش باشند.

در آموزشهای زرتشت خرد، دانش، سازندگی و پیشرفت واژه های بنیانی زندگی هستند. او از توانایی و ناتوانی اندیشه به ما رهنمود میدهد و از بخش اهری اندیشه (اهریمن) هشدار میدهد. اندیشه و خرد انسان توان آن را دارد که زیان برساند اما خردمندان با انتخاب راه راستی از این زیان جلوگیری میکنند.

و این اندیشه ها در آغاز

به صورت اندیشه های متضاد پدیدار شدند

در منش و گویش همچنان در کنش

و آنها خوب و بد بودند

و از اینها دانایان خوب را برگزیدند

ایران زمین

نکردند چنین نادانان

زرتشت - گاتا یسنا هات ۳۰ بند (۳) (ف ر)

یک جامعه ، یک شهر و یک ملت که اندیشه راستی داشته باشد راه را درست انتخاب کرده و پیشرفت میکند. در همان زمان بداندیشان باعث ویرانی میشوند. این خرد زندگی است و زرتشت میخواهد که همگان آنرا شناخته و بفهمند.

و همچنین این اندیشه ها با هم

در آغاز پدید آورده اند

زندگی و نازندگی را و

چنین خواهد بود

پدیدار شدن بدی از سوی بد گویان

و از نیک اندیشان بهترین منش

زرتشت - گاتا یسنا هات ۳۰ بند (۴) (ف ر)

چاره

زرتشت از چاره ای سخن میگوید که در درازای زمان آزموده شده است. او میگوید که تنها با دادن آگاهی و افزودن دانش است که

ایران زمین

میتوان اندیشهٔ بداندیشان را دگرگون کرد. او اطمینان میدهد که با افزایش آگاهی خوب و پیشرفت حتی بداندیشان و نزدیکان آنها را به راه دُرست میشود بُرد و آنها نیز به رستگاری خواهند رسید.

این پیام و راهنماییِ خوب میآورد

بر منش، دانش خوب و

آن فرد پیش می رود

و بدست می آورد درست کاری را

همچنین کسانی که به او نزدیک اند

این پیش از این آزمایش شده است

زرتشت - گاتا یسنا هات ۳۰ بند (۷) (ف ر)

آزمون زمان

در طی تاریخ میتوان دید که این سروده ها ۲۵۰۰ سال پیش از این بوسیلهٔ دودمان هخامنشیان با پیروزی به کار گرفته شده است. کورش بزرگ بابل را که مردمش به زور باج و خراج سنگین برای ساختن پرستشگاه جدیدی برای خدایان واداشته شده بودند، آزاد میکند اما باورهای خود را به ایشان تحمیل نمیکند. به جای آن به «مردوخ» خدای بزرگ بابلیها ارج میگذارد.

ایران زمین

یک نسل پس از آن، «هرودوت» که در بابل سفر میکرد نوشت: "برپاساختن پیکره، پرستشگاه و محراب در میان آنها پذیرفته شده نیست و هرکس که چنین کند نادان دانسته میشود. از این روست که مذهب پارسها بر خلاف مذهب یونانیها به پیکره ها بستگی ندارد." هرودوت ادامه میدهد: "... آنها محراب نمیسازند و آتشی نمی افروزند و برای خدایان پیشکش نمیآورند. تاج گل، خوراک ویژه و نوای نی که برای ما آشناست نزد آنها فایده ای ندارد." او میافزاید: "... پرستندگان تنها اجازه دارند که برای شاه و خوشبختی جامعه نیایش کنند و نه برای خواسته های خویش."

میتوان به آشکارا دید که زرتشتیها با گسترش دادن دانش روشهای بابلیان را دگرگون کردند.

همینگونه است سرگذشت یهودیانی که از کوروش بزرگ اجازه بازگشت به اورشلیم را یافتند و برای ساختن پرستشگاه خویش کمک مالی دریافت کردند. به نظر میرسد که ایشان اندیشه خود را دگرگون کردند چه میبینیم که آنها ساختن پرستشگاه به شیوه یهودیان اورشلیم را نپذیرفتند.

ایران زمین

«آنگاه آنان به نزد زروبابل سردمدار بزرگ یهودیان رفته و گفتند بگذار تا ما با تو دست به ساختن کنیم چرا که ما نیز خدای تو را پرستش میکنیم و ما هم از روزگار پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد برای همان خدا قربانی میکرده ایم.» (انجیل ازرا ۴:۲)

«اما زروبابل و جاشوا و سایر بزرگان و سردمداران اسرائیل به آنها گفتند شما کاری به برپاداشتن پرستشگاه برای خدای ما نداشته باشید. ما خود برای خدای اسرائیل پرستشگاه میسازیم بدانگونه که کوروش شاه پارس به ما فرمان داده.» (انجیل ازرا ۴:۳)

بنظر میرسد که پیام گاتاها کارگر افتاده.

«این پیام و راهنمایی خوب میآورد برمنش دانش خوب و آن فرد

بپیش

می رود و بدست می آورد دُرست کاری همچین کسانیکه به او

نزدیک اند»

حال به مصر میپردازیم: آنها به زندگی پس از مرگ باور داشتند و تمامی دارایی خود را هزینه ساختن اهرام میکردند. داریوش بزرگ آن

ایران زمین

دارائیه‌ها را برای کندن آبراه داریوش بین دریای سرخ و دریای مدیترانه از راه رود نیل بکار برد. او از این راه تجارت را گسترش داد و شادکامی برای مردم مصر آورد.

و این روشن کرد بر آنها
تا همگی اصلاح شوند
و خرد بر آنها آورد راهنمایی دُرست
خوب بهره بری از منش نشان داد
به آنها راز زندگی
تا با دادن دانش بدکاران اصلاح شوند
زرتشت - گاتا یسنا هات ۳۰ بند (۸) (ف ر)

ایرانیان به هر کجا که رفتند پیشرفت و دگرگونی به سوی بهتر شدن نژاد آدمی را به همراه آوردند. هرآنچه کردند برای بهبود حال همهٔ انسانها بود و نه برای سود خویش. همانگونه که «هرودوت» گفته: "نیایش راستین برای بهبود همگان و شاه که خود یکی از ایشان است مجاز میباشد و نه برای خواسته های خویش". بنابراین میبینیم که هخامنشیان زرتشتی پرستشگاه بُرج بابل را گسترش ندادند ولی آبراه داریوش را ساختند، سیستم آبیاری را بنا نهادند، آبراههای دریایی را از رود سند (ایندس) در هند تا نیل در مصر شناسایی کردند، راه

ایران زمین

زمینی میان شوش و ساردیس را کشیدند و سیستم پست را آفریدند. همهٔ اینها دستاوردهایی ارزشمندی میبود که ما بیشتر آنها را تا به امروز بکار میبریم.

هخامنشیان بر کشاورزی، دادوستد، دادگستری، صلح و بالاتر از همه بر دانش و مذهب نشان خویش را برجای گذاشتند.

هنوز در اوستا گفته میشود "تنی و روانی". بدن بر روان پیشی میجوید. همین فلسفه به خودخواهی میدان نداد و بجایش همزیستی را رهنمون شد. بنابراین امپراتوری هخامنشیان بهبود زندگی همگی انسانها را در اندیشه داشتند. درجائیکه از بدن نگاهداری شود، روان پویا خواهد شد. از اینرو زرتشتیها به کشاورزی برتری ویژه ای میدادند.

ایرانیان برنج را به میان رودان (مسوپوتامیا)، پسته را به سوریه و کنجد را به مصر شناساندند. آنان دانش بافتن از رشته های کتان را بوجود آوردند. تا آن زمان از کتان فقط برای روغن کشی استفاده میشد. در سراسر امپراتوری هرکجا که زمینۀ پروردن فراهم بود، میوه ها و سبزیهایی را آوردند که بر مردم بومی ناشناخته بود. یونجه را که خوراک مناسبی برای چهارپایان است از کشور ماد به مدیترانه

ایران زمین

آوردند.

کشاورزی را در بخشهای دوردست مصر نه برای غذای بیشتر برای خودشان بلکه برای بهتر کردن حال مصریها آوردند. آنها مرغ و خروس وحشی هندی را به مدیترانه بردند تا ماکیان اهلی شوند.

هخامنشیان چاههای قنات (کاریز) را بوجود آوردند که برای آبیاری از راه کانالهای زیرزمینی و فرستادن آب چشمه های سرزمینهای پرآب تر برای کشاورزی زمینهای کم آب تر میباشند.

از کاریزها در فلات ایران بهره برداری میشد زیرا بیشتر زمینهای نزدیک به چشمه ها برای کشاورزی مناسب نبود. اگر میخواستند آب چشمه را از راههای روی زمینی بفرستند، بیشترین آب بخار میشد. کمبود آب ایرانیان را بر آن داشت که با کندن کانالهای زیرزمینی هم آب را به جاهاییکه به آب نیاز داشتند برسانند و هم از بخار شدن آب جلوگیری کنند. از اینرو راه آبهای زیرزمینی که فرسنگ ها از آغاز تا به پایان درازا داشتند کنده شد.

کندن کانالهای زیرزمینی یک پیشرفت بزرگ مهندسی بشمار میآمد. برای کندن آبراهها آنها میباید گودی

ایران زمین

و زاویه ویژه کردن را که به دیوارهای کانال کمترین آسیب را برسانند بدانند. برای جاری شدن آب به محلهای مورد نظر دانستن هندسه، ریاضیات و زمین شناسی لازم بود. فیثاغورث که گفته میشود ستونی برای خوبیها و ستونی برای بدیها کشیده بود، دانش هندسه را از ایرانیان آموخت. او آنچه را که دانش کاربردی در میان ایرانیان بود به شکل واژه ها و تئوریهها بیان داشت که امروز نام او را بلند و پرآوازه نموده است ولی از ایرانی صحبتی در میان نیست.

کاریزها گاه میباید مسافتی بیش از ۶۰ مایل را بویژه در بیابانها دربرگیرند. امروزه ما از دانش کردن راه زیرزمینی آگاهی داریم و بهتر میتوانیم به دانش و سنجه (استاندارد) بالای ایرانیان در ۲۵۰۰ سال پیش پی برده و بر آن ارج گذاریم. این روشهای آبیاری بعدها در سراسر امپراتوری از هند تا مصر شناسانده شد و هنوز هم در یزد و کرمان در ایران بکار میروند.

با چنین دانشی ایرانیان فردوس را می ساختند. باغ میوه ها و گلها، نشانه هماهنگی آدمی و طبیعت، پاداش سختکوشی و احساس. آنها آنرا فردوس مینامیدند. یونانیها به آن پردیز گفتند که دربرگیرنده «پر» به معنی گرد و «دیز» به معنی دیوار بسته. پردیز در انگلیسی پارادایز گفته شد. فردوس برای اولین بار در کتاب «اوکونومیکوس»

ایران زمین

اثر «گزنوفون» شناسانده شده درجایی که نویسنده میگوید چگونه کوروش پسر اردشیر خودش فرمانده رومی «لیساندر» را به گردش در باغ فردوس در ساردیس برد.

"... لیساندر زیبایی درختان، نظم فاصله ها، راست بودن ردیفها، هماهنگی زاویه ها و گوناگونی عطرها را میستاید..."

این دقیقاً همان است که ما امروزه از یک باغ که بر پایه دانش پرورش داده شده چشم داشت داریم. دانش کاربردی زرتشتیها بسیار بود. آنچه را دانشمندان ژاپن و شوروی در سالهای ۱۹۶۰ آموختند اوستا هزارها سال پیش در "ماه یشت" داشت.

«در بهار، با هلال ماه اگر دانه ای کاشته شود میوه آن پربارتر و شیرین تر خواهد شد.»

امروزه دانشمندان میدانند که دانه ای که در بهار و با پیدا شدن هلال ماه کشت شده باشد از دانه ای که در روزهای دیگر ماه کشت شده باشد با شتاب بیشتری رشد میکند و سالمتر میماند.

هخامنشیان به کمک کاریزها بیابان را شکوفا کردند. اما بابل مشکل دیگری داشت: سیل، این مشکل چنان بزرگ بود که الهام بخش سروده های حماسی چون گیل گامش و داستانهای انجیلی چون

ایران زمین

کشتی نوح گشت.

زرتشتیها شیوه آبیاری ضربدری بین دو رود دجله و فرات را آفریدند. سلسله ای از سدها جاری شدن آب را کنترل میکردند و آشور و بابل را انبار غله امپراتوری ساخته بودند. این روش آبیاری چنان پیروز بود که «هرودوت» در ۴۵۰ پیش از میلاد آن منطقه را سرشارترین سرزمین غله خیز در جهان مینامد. او مینویسد: «کمترین خوشه های گندم و جو سه اینچ پهنا دارند. دیگر در مورد اندازه های شگفت آور ارزن و کنجد حرفی نمیزنم اگرچه بخوبی میدانم چه اندازه رشد میکنند. این را هم میدانم که مردمی که پیش از این به بابل نیامده اند سخنان مرا در مورد باروری این بخش باور نخواهند کرد.»

تنها باروری و آبیاری نبود که فرآوردهای چون آنکه «هرودوت» میگوید را به بار آورد. ایرانیها دانش کشاورزی خود را هم بکار بردند.

بنابراین سیل پدیده گذشته شد. کامیابی و سرشاری حتی نویسندگان تورات را رهنمون شد که بگویند: (جنسس ۸:۲۱) "و خدا رایحه شیرین را بو کشید و در دل گفت: من دیگر زمین را از روی کارهای آدمی نفرین نخواهم کرد..."

ایران زمین

اما این وعده برای همیشه به درازا نکشید. چنانکه «بلادهوری» تاریخ نگار میگوید در ۶۲۹ پس از میلاد در زمان پادشاهی خسرو پرویز - یکی از آخرین پادشاهان زرتشتی- آب دجله و فرات بالا آمد و سیلی براه انداخت که پیش از آن هرگز دیده نشده بود. سدهای هردو رودخانه در جاهای مختلف شکسته شد و سرانجام تمامی سرزمینهای پیرامون در زیر آب فرو رفت. خسرو پرویز خود بر دوباره سازی سدها پروا کرد و در این راه از جان مردم و اندوخته خزانه مایه گذاشت اما نتوانست سیل را مهار کند. آب بازگشت دادنی نبود و باتلاقی که به این شکل بوجود آمدند همیشگی شدند.

امروزه باتلاقیهای بابل در عراق بخوبی شناخته شده اند و مردم بار دیگر در این مردابها زندگی میکنند و بیشترین فرآورده آنها خرماس است. انبار غله زرتشتیها امروزه در عراق به زمین بی بار تبدیل شده.

برای آنکه همگی مردم از خوبیهای زندگی بهره ببرند، ایرانیها دادوستد و بازرگانی را ارج مینهادند. رواج دادن سکه استاندارد "زریک" (زر بمعنی طلا) در سراسر امپراتوری و بکاربردن وزنها و اندازه گیرهای یکنواخت بازرگانی و دادوستد را آسان کرده و به شکفتگی رساند.

ایران زمین

برای شکوفایی زندگی همگان دادگستری بسیار مهم است و دادگستری پارسها زبانزد بود. در سراسر امپراتوری داوران زرتشتی بودند و انجیل از هماهنگی در قانون را نمونه آورده و آنرا ارج گذاشته:

"... بر اساس قانون مادها و پارسها که تغییر پذیر نیست (دانیال ۶:۸)"

خرد، پیشرفت و تغییر بسوی خیر آدمی چیزهایی هستند که ما در طی دو قرن و نیم فرمانروایی زرتشتیهای راستین میبینیم. اگر چه در این مدت چند پادشاه بد و شماری شهروندان بد نیز بودند اما بیشترینها هستند که به شمار میآیند.

گسترش دانش

دانش را هنگامی بدست میآوری

(با) بهره گیری (از) منش نیک،

زمانی که خرد را دریافتی

راهی بسوی راستی،

بالا ترین پیام خرد؛

بوسیله واژه های برتر

ما می بایست باز گردانیم

آنهایی که بی بهره اند

با گفتار.

زرتشت . گاتاها یسنا هات ۲۸ بند ۵ (ف ر)

۲۵۰۰ سال پیش از این دو ابر قدرت جهان، از یکسو ایرانیان بودند و از سوی دیگر یونان و روم. فلسفه زندگی آنها یکسان نبود. یونانیها و رومیها خدایان بسیار داشتند که در بهشت با بکارگیری آدمیان در بازی شطرنج با سرنوشت آنها بازی میکردند. دانش محدود به پرستشگاهها و در قلمرو خدایان بود. بجای بکار انداختن اندیشه خود با قربانی کردن برای خدایان چاره دشواریها خویش را میجستند. «دلفی» غیب گو در آتن الهه ای بود توانگر که هیچگاه در پیش بینی پیشامدها اشتباه نمیکرد زیرا اشتباه در پیش بینی او به اشتباه در فهمیدن پیش بینیهایش از سوی انسانها نسبت داده میشد. ما این را در لابلای گزارشهای هرودوت و گزنفون میبینیم.

برای رها کردن از چنین فلسفه خامی ایرانیها میباید دانش خود را به یونانیها گسترش میدادند. بازتاب آنرا ، پس از آشنایی یونانیها با ایرانیان می بینیم. در ابتدا یونانیها مقاومت کردند و حتی سقراط را کشتند. اما دوره آموختن و بررسی در میان یونانیان بعد از قرارداد صلح با اردشیر دوم، در ۴۴۹ پیش از میلاد، آغاز شد و گواهی بر

ایران زمین

تأثیر زرتشتیها را دارد. شناخته شده ترین فیلسوفان، تاریخ نگاران، سرایندگان و اندیشمندان پس از این تاریخ در یونان پدید آمدند. افلاتون (در ۴۲۸ پیش از میلاد به دنیا آمده)، آنتریس تنس (در ۴۴۶ پیش از میلاد به دنیا آمده)، ایوکلیدس (در ۴۳۵ پیش از میلاد به دنیا آمده) و گزنفون همگی شاگردان سقراط شدند.

هوریس، ولیوس پاترگُلوس، استراتاژمز، تاکتوس، پلوتارک، دیوکاسیوس، آپین، آراین، هرودین، فرونتو و لوسین شماری از یونانیهایی هستند که هرآنچه میتوانستند از زرتشتیها آموختند و آنرا به سبک خود نوشتند. دنیای امروز از این دانش آموختگان یادآور میشود و اندیشه های ایشان را فلسفه، ریاضیات، پزشکی و غیره یونان مینامد و سرچشمه این دانش را فراموش میکند.

این که ایرانیان بعنوان ابرقدرت اینهمه دگرگونیهای خیر بسوی پیشرفت را بنیان نهادند در مقایسه با یونانیان هم زمان خویش که سقراط را به کشتن دادند، بیان کننده حقایق بسیاری است و وقتی ما گاتاها را میخوانیم سرچشمه دیدگاه آنان به زندگی را درمیابیم.

همین سرچشمه یعنی گاتاها زرتشت است که اندیشمندان قرن بیست و یکم که جویای دانش و پیشرفت هستند نیاز دارند بخوانند و بکاربرند. در نتیجه زمانی که به دانش اتمی دست یافتند از آن بمب

ایران زمین

اتمی بوجود نیاورند و هنگامی که دانش پرواز را آموختند از آن برای انداختن بمب استفاده نکنند.

هرگاه این آیین را در یابید
که خرد پدید می آورد برای مردم
شادی و رنج
و اینکه پیروی از دروغ آسیب می رساند
به پیشرفت و پیروان راستی
آنگاه براستی در پرتو این (آگاهی) بخرسندی خواهید رسید
زرتشت - گاتاها یسنا هات ۳۰ بند ۱۱ (ف ر)

دو هزار و پانصد سال پیش گاتاها با وجود دشواریها بزرگ و با وجود یورشهایی که کم و بیش آنها به فراموشی کشاند، عامل اساسی در آوردن پیشرفت نیکی در میان همگان بود. امروزه ما نیاز داریم که بار دیگر اینرا شناخته و آموزشهای گاتاها را با اندیشه باز پیگیری کنیم چرا که دنیای امروز نیاز دارد که معنی گاتاها را بشکلی که هیچگاه در گذشته دنبال نشده، فهمیده و پیگیر شود.

بشنوید شما با گوش های خود والاترین راستی را

بنگرید با بینش روشن

میان راهها، پیش از آنکه برگزینید،

ایران زمین

فرد فرد برای خویشتن
پیش از آنکه بزرگی پیام را
بدرستی گسترش دهند بفهمند آنرا
زرتشت . گاتاها یسنا هات ۳۰ بند ۲ (ف ر)

مآخذ